

فصل نامه علمی - پژوهشی پژوهش نامه تاریخ اسلام

سال دوم، شماره ششم، تابستان ۱۳۹۱

صفحات ۱۲۷ - ۱۴۹

نقش و عملکرد قبیله عبدالقیس در روند تحولات سیاسی جهان اسلام

(از آغاز تا پایان خلافت امام علی(ع))

بهادر قیم^۱
مسعود ولیزاده^۲

چکیده

ساختار سیاسی و اجتماعی متشتت جزیره العرب در روزگاران پیش از اسلام، تابعی از حاکمیت نظام قبیله‌ای بود. با ظهور اسلام و حرکت اصلاح‌گرایانه پیامبر اکرم(ص)، این ساختار، به سوی همگرایی سیاسی سیر نمود. اما چند دهه بعد از وفات آن حضرت، نظام متمرکز، به یک جریان گریز از مرکز تبدیل شد و بار دیگر، قبایل منطقه‌جذیره‌ العرب در یک صفت‌بندی جدید سیاسی - و احیاناً مذهبی - به ایفای نقش پرداختند. در این میان، قبیله عبدالقیس با حضور در روند جریان‌های سیاسی - اجتماعی صدر اسلام و ارتباط عمیق و ریشه‌دار آنها با تشیع از یک سو، و دگرگونی ترکیب قومی و جمعیتی سرزمین‌های پیرامون خلیج فارس از سوی دیگر، به صورت عنصری فعال و تأثیرگذار در معادلات سیاسی و اجتماعی ظاهر شد. این پژوهش، با تکیه بر روش توصیفی تحلیلی، می‌کوشد تا نقش بنی عبدالقیس را در تحولات صدر اسلام مورد بررسی قرار دهد و اهتمام آنها را در فتوحات شرقی قلمرو خلافت اسلامی باز نماید و به تبیین حمایت بخشی از آنها از علی بن ابی طالب و جریان موسوم به تشیع، پردازد.

کلید واژگان

عبدالقیس، فتوح اسلامی، بحرین، تشیع، امام علی(ع).

۱. استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز، گروه تاریخ، اهواز، ایران. Ghayem.b@scu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد دانشگاه شهید چمران اهواز، گروه تاریخ، اهواز، ایران. Masoud.valizade@yahoo.com



مقدمه

نظام قبیلگی جامعه جزیره العرب، اثر بسیار مهمی بر سرنوشت اعراب گذاشته است. این تأثیر، در ساختار جمعیتی شهرهای نوبنیاد سده‌های آغازین اسلامی، جنگ‌ها و فتوحات و گرایش‌های دینی و مذهبی استمرار یافت و بعدها در نسب نامه‌ها و فتح نامه‌ها، نمود ویژه‌ای به خود گرفت. بی‌تردید، زمانی که پای قبایل در تقویت و گسترش یک دین و مذهب خاص، به میان کشیده می‌شود، پژوهش در باب تأثیرگذاری قبایل، اهمیتی مضاعف می‌یابد. قبایل بنی عبدالقیس، به همراه هم‌پیمانان و شاخه‌های فرعی خود، از این قاعده مستثن نیستند. این قبایل بحرینی، به علت پیش‌گامی در گشودن شهرهای امپراتوری ساسانی و پشتیبانی از اهل بیت پیامبر(ص)، کنگکاوی جویندگان حقیقت را بر می‌انگیزند.

در نبود منابع مستقل پیرامون بنی عبدالقیس، گرچه پاره‌ای از مقاله‌های پراکنده در نشریه‌ها و پایگاه‌های اینترنتی به گوشه‌هایی از تاریخ این قبیله پرداخته‌اند اما پژوهش حاضر، با پرتو افکنی بر زوایا و خبابای آن، می‌کوشد تا گوشه‌هایی از روند تأثیرگذاری بنی عبدالقیس بر تحولات سیاسی، نظامی، اجتماعی، دینی و مذهبی سرزمین‌های پیرامونی منطقه خلیج فارس و حوزه بین‌النهرین در نیمه نخست سده یکم هجری را مورد بررسی قرار دهد.

عبدالقیس در جزیره العرب و خلیج فارس

عبد القیس بن اَفْصَى بن دُعمی بن جَدِيله بن اسد بن ربيعه بن نزار، نیای بزرگ قبیله‌ای است که در تاریخ اسلام و عرب به عبدی و عقبیسی شهرت یافته است (ابن درید، ۱۹۹۱: ۱۷؛ ابن اثیر، اللباب: ۲/ ۳۱۴؛ ابن قتیبه، بی‌تا: ۹۲). مسکن اولیه آنها تهامه^۱ بود (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۱/ ۳۴۷) و سپس از آن دیار، رهسپار بحرین^۲ و عمان شدند (البکری، ۱۹۹۸: ۱/ ۷۴). این مهاجرت، که خود سرآغاز فصلی نوین در تاریخ روابط اعراب با حوزه تمدن ایرانی بود، به احتمال زیاد، مقارن با سال‌های فروپاشی

۱. تهامه، سرزمینی است در جزیره العرب که حدود غربی آن به دریای سرخ و در جنوب به صنعته محدود می‌شود و دامنه آن تا حوالی مکه و نجران امتداد می‌یابد. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۵)

۲. بحرین، نامی است عام بر سرزمین‌های دریایی هند از بصره تا عمان که هجر قصبه آن است. (الجموی، ۱۹۶۵: ۱/ ۷۰۵-۵۰۶)

امپراتوری اشکانی و روی کار آمدن شاهنشاهی ساسانیان به وقوع پیوست (ابن خلدون، همان: ۱۳۶۹؛ زیدان، ۱۴۲۵). افزایش جمعیتی قبایل ریبعه و سایر قبیله‌ها در تهمه، به همراه کمبود چراگاه و زمین‌های حاصلخیز، قبایل همسایه را رو در روی هم قرار داد (البکری، همان: ۱/۷۲؛ طبری، ۱۳۶: ۵۲۸-۵۲۹). قتل ضحیان بن سعد بن خزرج (از تیره بنی قاسط و متولی مراتع بنی ریبعه) بدست بنی عامر بن حارث (از بطون بنی افصی بن عبد القیس)، بنی ریبعه را به عرصه جنگ‌های داخلی کشاند. با سستی و تعلل بنی عبدالقیس در پرداخت دیه مقتول، و با به قتل رسیدن گروگان‌های این قبیله از جانب بنی قاسط، آتش جنگ شعله ور شد. نامنی‌هایی که در پی این جنگ پدیدار شد، گروه‌هایی از بنی ریبعه را به سوی سواحل جنوبی خلیج فارس سوق داد (البکری، همان: ۱/۷۳؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۴۱). از این میان، بنی عبدالقیس، به زعامت عبدالعزیز بن عنزی (دینوری: همانجا) بر بحرین سلطه یافتند (البکری، همان: ۱/۷۴) و با برقراری روابط با قبیله ازد (از ساکنین کهن بحرین)، آن دیار را میان خود تقسیم کردند (همان: ۱/۷۳۱). جذیمه بن عوف، بر منطقه الخط^۱ و اطراف آن مستقر شدند؛ شَن بن افصی، مناطق پیرامون بنی جذیمه تا عراق را فرو گرفتند و بنی نَکَرَه بن لُکَیْز، نواحی قطیف،^۲ شفار، ظهران تا نواحی بین هجر، قطر و بینونه را به تملک خود درآوردند. بعضی از بنی عمرو بن وَدِیْعَه و بنی عَوَّقَه نیز رهسپار عمان شدند و به ازدی‌ها و بنی ناجیه پیوستند (همان: ۱/۷۴).

این جایجایی عظیم جمعیتی، هر چند از بعد سیاسی مورد توجه قرار گرفته اما پیامدها ادبی، شعری و دینی آن نسبتاً مغفول مانده است. عبد القیسی‌ها تا هنگامی که در بادیه العرب (کانون فصاحت و بلاغت) مقیم بودند، شاعران و سخنوران نام آوری در میان آنان پدید نیامد. اما بعد از مهاجرت به سوی عمان و خلیج فارس، نوعی از تحول و پویایی فرهنگی میان آنان نمایان گردید؛ بطوری که در میان عبدالقیسی‌های بحرین، شاعران و خطیبان^۳ ظریف گو و چیره‌دستی پیدا شدند و بر اشتئار این قبیله افزودند.

-
۱. شهریست ساحلی در بحرین با نخلستان‌های انبوه (الجموی، همان: ۴۵۴/۲)
 ۲. قطیف بفتح اوله و کسر الثانیه شهری در بحرین که حموی آن را متعلق به بنی جذیمه از عبدالقیس می‌داند (الجموی، همان: ۱۴۳/۴)
 ۳. صعصعه، زید و سیحان پسران صوحان بن حجرین حارث از خطبا و سخنوران بر جسته عبدالقیس بودند.



مُنْقَبْ عَبْدِي، ثَعَلْبَهْ بْنُ عَمْرَوْ عَبْدِي، مُمَزْقَ عَبْدِي^۱، يَزِيدَ بْنَ حَذَّاقَ الشَّنِي عَبْدِي، عَمْرَوْ بْنَ دَرَاكَ عَبْدِي^۲ از نمونه‌هایی از این شاعران به شمار می‌آیند (فوال بابتی، ۱۹۹۸: ۶۹).

مُثَقَبْ که نامش عائذ بن مُحَمَّدَ بن ثعلبه و از تیره بنی نکره بن لکیز بود (الجمحی، بی‌تا: ۶۹)، از زادگاه خویش، بحرین، به سوی عراق هجرت کرد و در حیره به در بار آل لخم پیوست و عَمْرَوْ بْنَ هَنْدَ لَخْمِی را مدح گفت (شیخو، ۱۹۹۱: ۴۰۳-۴۰۰). او پس از جنگ بسوس، با استفاده از نفوذ و اعتبارش کوشید تا به همراه قیس بن شراحیل بن مره، میان قبایل بکر و تغلب، صلح و آشتی برقرار کند (شیخو، همان: ۴۰۰). قصیده «الدالیه» او در میان شاعران جایگاه رفیعی یافت (همانجا).

از این شاعر، ۱۲ قصیده و ۱۶۶ بیت به جای مانده که بسیاری از ابیات آن، به وصف طبیعت و حیواناتی نظری شتر پرداخته و پاره‌ای نیز رنگ و بوی اشعار تعلیمی و حکمی دارد (بالشیر، ۱۹۹۸: ۲۸۱). بعدها، بزرگان شعر و ادب، مجموعه اشعار او را گردآوری کردند و به آن استناد نمودند.

یَزِيدَ بْنَ حَذَّاقَ الشَّنِي العَبْدِي نیز از زمره شاعران عبدالقیس است. یَزِيدَ، معاصر عَمْرَوْ بْنَ هَنْدَ لَخْمِی بود و به جرم هجو نعمان بن منذر، خون او و قومش مباح شد. نعمان، گردن دو سر^۳ را برای تبییه آنها اعزام کرد (فوال بابتی، ۱۹۹۸: ۳۷۳). دوسر قوم وی را بیچاره ساخت. همچنانکه برادرش سوید می‌سراشد:

ابوقتبیه صعصعه را خطیب ترین مردم به حساب آورده و ابن‌الاندیم هم مقام وی را ستوده و صعصعه را در ردیف خطبای طراز اول عرب می‌داند. صعصعه در زمان کودکی و در عصر رسول الله (ص) در حالی که ایشان را ندیده بود اسلام آورد. پس از صوحان همگی از شیعیان و صحابه امام علی(ع) به شمار می‌آیند. (ابن قتبیه، بی‌تا: ۱۳۸۱: ۲۰۶-۲۰۲؛ بن عبدالبر، بی‌تا: ۱۳۸۱: ۷۱۷/۲؛ ابن نديم، ۱۹۹۸: ۳۴۸)

۱. شاس بن نهارین اسود مشهور به ممزق عَبْدِی و متوفی ۴۸۰ ممزق منسوب به است بنونکره بن لکیز ساکن بحرین (بن درید، ۱۹۹۱: ۲/۳۳۰؛ فوال بابتی، ۱۹۹۸: ۳۴۸)

۲. عَمْرَوْ بْنَ دَرَاكَ عَبْدِي، یمنی‌ها را هجو و بر روی نزاری‌ها تعصب داشت. (المرزبانی، ۱۹۹۱: ۳۰-۳۱)

۳. پادشاه حیره دو فوج سوار داشت دسته سفید رخشان مرکب از جنگاوران ایرانی که به نوبت با نیروهای تازه نفس عوض می‌شدند. دیگری موسوم به دوسر از اعراب ساکن نواحی حیره. معنی واژه دوسر مهم است بعضی احتمال آن را داده اندکه به معنای دارای دو رئیس است. صفوی پور و الخوری الشرتونی دوسر را به معنای شتر و شیر تنومند و بزرگ معنا کرده‌اند. نامگذاری یک گروه نظامی به شیر تنومند یا شتر بزرگ درست تر و معقولتر است تا احتمال نام دارای دو رئیس. (کریستین سن، ۱۳۴۵: ۲۹۹؛ الخوری الشرتونی، ۱۸۸۹: ۱/۳۳۳)

صفی پور، بی‌تا: ۳۹)

ضَرَبَتْ دَوْ سَرْ فِينَا ضَرَبَه
فَجُزَاكَ اللَّهُ مِنْ ذِي نَعْمَهِ وَ
إِثْبَتْ اوتَادَ مُلْكَ فَاسْتَقْرَ
جَزَاءَ اللَّهِ مِنْ ذِي نَعْمَهِ وَ
(ابن درید، همان: ۱/۳۳۱)

یزید بن حذاق، در مذمت دنیا اشعاری دارد؛ از این جهت، او را نخستین سراینده شعر در مذمت دنیا در میان عرب دانسته‌اند (فوال بابتی، همان: ۳۷۳). برخی، پویایی عبد‌القیس در شعر و خطابه را متأثر از ایرانیان شمرده‌اند (زیدان، همان: ۴۲۵). زبان این قبایل بر اثر مراوده با ایرانی‌ها آکنده از واژگان ایرانی شد؛ همان‌گونه که مُتَقَبَّبَ عَبْدِي در بیت:

فَابَقَى بَاطِلِي وَ الْجَدُّ مِنْهَا كَدُّكَانَ الدَّرَابِنَهِ الْمَطِينَ
از واژه «الدرابنه» سود جسته که همان دربان ایرانی است (شیخو، همان: ۴۰۸). به همین دلیل، مشاهده می‌شود که در عصر تدوین تفاسیر قرآنی که به تبع آن ضبط لغات و فهم امثال الحكم عرب لزوم یافت، توجه بیشتر به سوی قبایل بادیه نشین بنی اسد، بنی‌تعیم و قیس که زبانشان فصیح‌تر بود و کمتر واژگان خارجی در آن نفوذ داشته معطوف گردید. حال آنکه به قبایل بحرینی بنی‌بکر، ازد، عبد‌القیس و مردمان عمان به علت تاثیر پذیری آنها از زبان و ادب ایرانی و هندی (بویژه در مورد اهالی عمان) رجوع نمی‌شد (زیدان، همان: ۴۱۱).

از دیگر پیامدهای مهاجرت بنی عبد‌القیس به سواحل خلیج فارس، نفوذ مسیحیت در میان آنان است. از آنجا که بحرین بر سر راه هیات‌های تجاری و تبلیغی مسیحیان رومی و حبسی قرار داشت، زمینه تاثیرپذیری در آن دیده می‌شد. مُتَقَبَّبَ عَبْدِی (شاعر پر آوازه عصر جاهلی)، رئاب بن البراء الشنی العبدی و بحیرای راهب - که نامش در نزد نصارا جرجیس بود و گویند پیامبر (ص) را در ۱۲ سالگی دیده ونبوت ایشان را مژده داده بود - از جمله مردان عبد‌القیس بودند که به آیین مسیحیت گرویدند. (مسعودی، ۱۳۶۵: ۱۴۰-۱۴۷؛ ابن درید، همان: ۱/۳۲۵ شیخو، همان: ۴۰۰). مسیحیت در میان عبد‌القیس کماکان تا ظهور دین اسلام، برای خود پیروانی داشت.

در اوایل قرن چهارم میلادی قبایل بحرینی با استفاده از خردسالی شاپور دوم سasanی با عبور از خلیج فارس، شهرها و بنادر ساحلی کرانه‌های شمالی خلیج فارس را مورد تاخت و تاز قرار دادند و اموال زیادی را به یغما برندند. شاهنشاه سasanی، در سال



۳۶۲م به سرکوب قبایل یاغی پرداخت و خشمگینانه با گذر از دریا، در بندر الخط پیاده شد و به سوی هجر تاخت و بسیاری از مردمان قبایل بکر بن وائل، بنی تمیم و عبد القیس را کشت و به نقل مشهور، کتف‌های یاغیان را به هم دوخت (مقدسی، ۱۳۴۹؛ طبری، همان: ۲/۶۰۴) و در تاریخ به ذوالاكتاف^۱ شهره گشت.

شاپور دوم با بنای شهر شاپور در بحرین، به نیت دفع طغیان احتمالی، قبایل بنی حنظله را در بیابان‌های اهواز و بصره اسکان داد و بنی عبد القیس را در کرمان و به روایت دیگر، در بیابان‌های هجر و یمامه پراکنده کرد و با انهدام قنات‌ها، چشمه‌ها و سایر منابع آبی آنها، این قبایل را آواره و بیچاره ساخت (طبری، همان: ۵/۶۰۵؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳؛ ۶۹). شاپور این بلا را نیز بر سر بنی ایاد آورد؛ مگر آنان که در خاک روم بودند. امام علی (ع)، طی خطابه‌ای، با بر زبان آوردن نام شاپور، به نحوه برخورد او با بنی ایاد در سواد اشاره می‌کند (مقدسی، همان: ۳/۱۳۸).

در سال ۸ هجری، پیامبر اسلام (ص) طی نامه‌ای، مرزبانان و امیران بحرین^۲ را به اسلام فرا خواند. مُنذر بن ساوی عبدي^۳ حاکم شهر اسبد و امیر اعراب بحرین (بلاذری، ۱۳۶۷؛ ۱/۱۳؛ حموی، همان: ۱/۲۳۷) و اسپیدویه مرزبان هجر (ابن

۱. قریب به اتفاق مورخان اسلامی، ذوالاكتاف را صاحب شانه‌ها معنی داده اند. آنهم به خاطر برکنند و سوراخ نمودن کف اسراء عرب. حمزه اصفهانی گویند شاپور را هویه سینا نامند. که این واژه‌ی است پهلوی، هویه یعنی کف و سینا یعنی سوراخ کننده. این شکنجه دادن در دوره‌ای ساسانیان مسبوق به سابقه است. به روایت طبری خسرو پرویز پسر هرمز به هنگام خشم بر منجمان و ساحران گفت: همتان را بکشم و کت‌ها را برون آرم و زیر پای فیل افکنم (مقدسی، ۳۴۹؛ ۳/۱۳۷؛ ۲/۶۰۴؛ ۲/۷۴۳-۶۰۴؛ ۲/۷۴۳؛ ۱۳۶۴؛ اصفهانی: ۴۹).

۲. یکی از نکات مهم در عصر فتوحات اسلامی در حوزه‌ی خلیج فارس گنک و نامشخص بودن محلوده‌ی حکومتی مرزبانان و امرای دست نشانده شاهان ساسانی در بحرین است. بلاذری مکعب (فیروزین چشنهش) را مرزبان زاره ذکر کرده در حالی که حمزه اصفهانی حیطه‌ی فرمانروائی وی را شامل تمامی بحرین، عمان تا دیار یمن می‌داند. بلاذری مُنذر بن ساوی را صرفًا "امیر اعراب مقیم بحرین می‌داند. و صاحب العبر حمکرانی او را بر تمامی بحرین بالا می‌برد. این مشکل در مورد اسیخت (اسپیدویه) هم صدق می‌کند. صاحب الطبقات اسیخت را مرزبان هجر ذکر می‌کند. و بلاذری وی را در این مقام بامندر بن ساوی شریک می‌کند. (اصفهانی، ۱۳۴۶؛ ۴؛ بلاذری، ۱۳۶۷؛ ۱/۱۱۳). شاید هر یک از فرمانروایان نامده بر ناحیه‌ای از نواحی بحرین آن روزگار فرمان می‌راندند و به خط مورخان اسلامی قلمروی حکومتی آنان را توسعه یا تقلیل داده اند.

۳. مُنذر بن ساوی از عشیره بنو عبدالله بن زید بود ابن زید همان بود که به قریه اسبد (اسب) منسوب است و مشهور به اسبدی. گروهی برآند اسبدی لقی است برای اسب پرستان بحرین. اگراین روایت صحت داشته باشد در کناریکتا پرستی (مسیحیت) (در بین عبدالقیس اسب پرستی هم رواج داشته است). (حموی، همان: ۱/۲۳۷؛ بلاذری، همان: ۱/۱۱۳)



سعد، ۱۳۶۵: ۲۷۵/۱؛ حموی، همان: ۲۳۸/۱) اسلام آوردند و به تبع ایشان، بسیاری از اعراب و ایرانیان بحرین نیز مسلمان شدند(بلاذری، همان: ۱۱۴؛ ابن حجر، ۱۹۹۵: ۱۷۰/۶). اما هنوز جمعیت چشمگیری دل درگرو یهودیت، مسیحیت و زردشتی گری داشتند.(بلاذری، همان: ۸/۱۱۴؛ ابن سعد، همان: ۲۶۲/۱). منذربن ساوی طی نامه‌ای از پیامبر(ص) در این باب چاره جویی خواست. پیامبر(ص) او را به برداری فرا خواند و فرمان به گرفتن جزیه داد (ابن سعد: همانجا). این روایت، بعدها مبنای روابط فاتحان با اهل کتاب گردید. با دریافت نامه رسول الله(ص)، بزرگان و اهالی بحرین، هیئت نمایندگی خود مرکب از ۲۰ مرد، به رهبری عبدالله بن عوف، که در میان آنها ۳ مرد از بنی عبید، ۳ مرد از بنی غنم و ۱۲ مرد از بنی عبدالقیس در آن حضور داشتند، خدمت نبی مکرم اسلام(ص) فرستادند(همان: ۵۵۷/۵).

ابن حجر عسقلانی، دو نفر دیگر به نام‌های: مُخْرَبَهُ بْنُ بَشْرٍ اَزْ بَنِي جَعِيدٍ(ابن حجر، همان: ۴۰/۶) و حارث بن شعیب عبدی(همان: ۶۷۲/۱) را هم برآنان افزوده است. گویند سپیده دم روزی که شبانگاه آن، وفد عبدالقیس رسید؛ رسول اکرم اسلام(ص) به افق نگریست و فرمود: گروهی از مشرکان خواهند آمد که برای پذیرش اسلام مجبور نشده‌اند. خدایا قبیله عبدالقیس را بیامرز که پیش من آمده‌اند و چیزی نمی‌خواهند.

ایشان بهترین مردمان خاورانند(ابن سعد، همان: ۳۱۶/۱).

هیات نمایندگی عبدالقیس، به مدت ۱۰ روز در خانه رمله بنت حارث اسکان یافتند و از ایشان پذیرایی به عمل آمد(همان: ۳۱۷/۱). وفد عبدالقیس، مقداری خرما به رسم هدیه به پیامبر(ص) پیشکش کردند. پیامبر(ص) فرمود: «این از بهترین خرماهای شماست و در آن برکت است»(ابن شبه، ۱۳۸۰: ۵۲۱-۵۲۲). از این هیات نمایندگی، احادیثی چند از زبان پیامبر(ص) نقل شده است.(همانجا) این گروه، سرانجام، همراه با بدرقه و هدایای پیامبر به سوی قوم بازگشتند.

عبدالقیس پس از رحلت پیامبر اکرم(ص)

تا زمانی که پیامبر(ص) در قید حیات بود، هیچ گونه نبرد نظامی در بحرین رخداد(بلاذری، همان: ۱۱۷). اما پس از رحلت پیامبر(ص) و درگذشت منذربن ساوی، جزیره العرب و بحرین را آشوب فرا گرفت. قبایل بکر بن وائل، آل عبدالقیس و



بسیاری از قبایل دیگر، از اسلام رو بر گردانند و با افراستن علم طغیان بر ضد حکومت مدینه صفات‌آرایی کردند. در این میان، بنی عبدالقیس با ارشاد و راهنمایی جارود بن معلی، در اسلام ثابت قدم مانندند. جارود با زیرکی و دانائی، شببه را از قومش زدود و در جواب آن دسته از قوم که به او گفتند: «اگر محمد پیغمبر بود هرگز نمی‌مرد» گفت: «آیا می‌دانید که خداوند پیش از این پیغمبران متعدد داشت؟» گفتند: «آری»، گفت: «آنها چه شدند؟» گفتند: «مردند». جارود پاسخ داد: «محمد هم مانند آنان وفات یافت و من گواهی می‌دهم که لا اله الا الله و محمد رسول الله» عبدالقیسی‌ها با تصدیق سخنان بزرگ قوم خود در اسلامشان پایدار مانندند.(ابن اثیر، الکامل: ۷۷/۲) و حتی سی سوار به سرداری ابان بن سعید به مدد ابوبکر روانهٔ مدینه کردند.(ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۱۱) اما قبایل بنی بکر بن واائل که از قدیم با این قوم در اختلاف و کشمکش بودند، با سخن از برتری خود بر آل عبدالقیس در نزد شاه ایران، تأیید او را برای پادشاهی منذر بن نعمان بر بحرین به دست آوردند.(همان: ۲۸) و با سپاهی متشكل از سه هزار بنی بکری و هفت هزار ایرانی به رهبری حُطَم بن ضبیعه و نیز طَبیان بن عمر و مِسْمَعَ بن مالک به سوی بحرین لشکر کشیدند که در بین راه، قبایل سبابجه^۱ به آنان ملحق شدند(طبری، همان: ۱۴۳۹/۴) و به امید بر تخت نشاندن منذر بن نعمان، در برابر سپاه چهار هزار نفری عبدالقیسی‌ها و هم پیمانشان صفات‌آرایی کردند. بنی عبدالقیس به رهبری جارود بن معلی، در ابتدای نبرد، در میان سپاهیان منذر شمشیر انداخته و بسیاری از سربازان عربی و عجمی او را از پای درآورند. آنها با مقاومت قبایل و سربازان تحت فرماندهی منذر، به سوی هَجَر عقب نشینی کردند و در دژ جُواشاً^۲ او برج و باروی شهر دارین به محاصرة دشمنان در افتادند(ابن اعثم کوفی، همان: ۲۹) و تنها با حملهٔ غافلگیرانهٔ علاء حضرمی و با خروج به موقع از دژهایشان توانستند با سرکوب مرتدین و هلاکت منذربن نعمان^۳ در کنار دژچواثا از

۱. السیبیجی که جمع آن می‌شود السبابجه. یکی از اقوام بومی سند که در دریانوردی مهارت داشتند و به مرور زمان در سرزمین‌های حاشیه خلیج فارس سکناگزیده و در تحولات منطقه‌ای ایفای نقش کردند. (جوالیقی، ۱۸۳: ۱۹۶۶)

۲. دزی از آن عبدالقیس در بحرین که اهالی آن در زمان ارتداد در اسلامشان پایدار مانندند.(حموی، همان: ۱۳۶/۲)

۳. بلاذری با ذکر قتل منذر در جنگ جواثا روایتی متفاوت نقل می‌کند که منذر به جان امان یافت پس گریخت و



مهلکه جان بدر برند (همان: ۳۱). منذر که عرب او را غرور می‌نامید هشت ماه بیشتر پادشاهی نکرد. (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۱۴؛ طبری، همان: ۷۶۴/۲) علاء در سخنانی خطاب به بنی عبدالقیس گفت: «ای عشر بن عبدالقیس! ثواب این جهاد که شما را دست داد و می‌دهد، همچون ثواب جماعتی است که در بدر، احد، حنین و دیگر غزووات پیامبر شمشیر می‌زندند و جان‌ها فدا می‌کردنند. اکنون واشق باشید به فتح و نصرت». آنان نیز پاسخ دادند که: «ای امیر، خدای سیحان این فتح به قدم تو مسلمانان را روزی کرد و کفار را مقهور و مخدول گردانید اما در این نزدیکی، جزیره‌ای است که نکایت اهل آن در حق ما زیادت از قصد دیگر دشمنان است اگر امیر لشکر را در آن موضع برد تا از کار ایشان بپردازیم به صواب اولی تر و آنگاه کار دیگر بسازیم» (ابن اعثم کوفی، همان: ۳۲).

مقارن با این تحولات فیروز پسر چشیش - عامل شاهنشاه ساسانی زاره^۱ - علم طغیان برداشت و در همین شهر سنگر گرفت و با کمک زرتشیان قطیف، سپاهان خلیفه اول را در چند نبرد شکست داد. تا این که در آغاز خلافت خلیفه دوم، علاء حضرمی، زاره را تسخیر کرد. (بلادری، همان: ۱۲۴؛ حموی، همان: ۵۱۱/۱) آورده‌اند که مرزبان زاره، دشمن را به نبرد تن به تن فراخواند و برای بن مالک با وی به جنگ برخاست و او را کشت. (بلادری، همان: ۱۲۵) بدین سان، زاره سقوط کرد و شهرهای دارین، شاپور و غابه نیز به سرنوشت آن دچار شدند (همان: ۱۲۴).

همزمان با فروکش کردن شورش بحرین، فتنه عمان که رهبری آن بدست لقیط بن مالک ذوالتج بود، مسلمانان را در شرایط دشواری قرار داد. اگر مدد قبایل عبدالقیس - به رهبری سیحان بن صوحان - و بنی ناجیه - به سرداری خویست بن راشد - نبود، سپاهیان مسلمان در نبرد دژ دبای^۲ نابود می‌شدند. با سرکوب شورشیان عمان، بسیاری از آنان به عنوان اسیر به مدینه فرستاده شدند و ابوبکر، هر کدام را به چهارصد درهم فروخت. (طبری، همان: ۱۴۵۱/۴؛ یعقوبی، همان: ۹/۲). عکرمه بن ابی جهل، یکی دیگر

به مسیلمه کذاب پیوست و در کنار وی به قتل رسید. (بلادری، همان: ۳۶۷؛ ۱۲۳: ۳۶۷)

۱. زاره شهری است از شهرهای بحرین (حموی، همان: ۵۰۷/۱)

۲. از شهرهای عمان، نامش در اشعار و ایام العربها و الفتوح بسیار آمده است. (حموی، همان: ۵۴۳/۲)



از سرداران خلافت، در یک سفر نظامی در اقلیم مُهره،^۱ در یک نبرد سنگین، مصبح بنی محاربی - از عبدالقیس - را با کمک قبایل عبدالقیس و بنی ناجیه مغلوب و متواری نمود. (ابن خلدون، همان: ۴۹/۱) با برقراری آرامش در سرزمین‌های کرانه جنوبی خلیج فارس، علاء حضرمی در رقابت با سعد بن ابی وقاراص فاتح قدسیه (ابن خلدون، همان: ۵۳۴/۱) به سوی سواحل شمالی خلیج فارس، بویژه ایالت فارس لشکر کشید و در این لشکرکشی به علت آشنایی دیرینه قبایل ازد و عبدالقیس با سواحل و راه‌های شمالی خلیج فارس، توانست بر بسیاری از روستاهای و شهرهای ساحلی دست یابد و تا حوالی اصطخر پیش کند و با تسخیر شهر توج آنجا را سرای هجرت خویش قرار دهد. (مقدسی، همان: ۸۵۸). هیربد سردار ایرانیان، ارتباط علاء را با کشتی‌هایش قطع و او را به محاصره انداخت. خلیفه دوم، به محض آگاهی از واقعه، با اعزام لشکر دوازده هزار نفری - به رهبری عتبه بن غزوان- علاء و سپاهیانش را از مهلکه نجات داد. (ابن خلدون، همان: ۵۳۴/۱). این لشکرکشی تلفات زیادی برای مسلمانان داشت. عثمان بن ابی العاص ثقی- والی بحرین- بار دیگر با لشکریانی از ازد، عبدالقیس، بنی تمیم و بنی ناجیه به سوی جزایر و بنادر ایالت فارس تاخت (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۱۳) و با غافلگیر کردن مرزبان کرمان، در جزیره بنی کاوان^۲ و کشتن او، روحیه پایداری اهالی کرمان را در جنگ‌های آتی تضعیف کرد. (بلادری، همان: ۵۴۵). با وخت اوضاع، شهرک، مرزبان ایالت فارس، با لشکر سی هزار نفری از اساوره در برابر سپاه سه هزار نفری عثمان بن ابی العاص در ریشه^۳ صفات آرائی کردند (ابن درید، همان: ۲/۵۳۰). این ابی العاص، جارود العبدی، ابو صفره بن مهلب و عبدالله بن معمر تمیمی را بر قسمت‌های مختلف سپاه خویش فرماندهی داد، و برای دلگرمی سپاهیان مسلمان که از فیلهای ایرانی به وحشت افتاده بودند. "شتر را فیل عرب" خواند. (همانجا) این دو

۱. اصطخری برآن است که دیار مهره قصبه‌ای است که آنرا شجر گویند ولایتی خشک و زیانشان دشوار توان یافت گویند از نواحی عمان است. (اصطخری، همان: ۲)

۲. بنی کاوان، از توابع ایالت فارس و منطقه‌است بر جزیره لافت. به احتمال نام این جزیره با لقب حارث بن امره القیس بن حجرین عامر (کاوان) از قبیله عبدالقیس مرتبط است. (حموی، همان: ۲/۷۹-۸۰؛ اصطخری، همان: ۱۰۰)،

۳. ری شهر نام ناجیه ای (از ایالت فارس و از نواحی کوره شاپور) (اصطخری، همان: ۱۰۲) در حاشیه‌ی بندر بوشهر امروزی (سدید السلطنه، ۱۳۷۰: ۲۸۹)



سپاه، در ناحیه ری شهر وارد مصاف شدند. با قتل شهرک (ابن بلخی، همان: ۱۱۴) که به ضرب نیزه سوار بن همام عبدی صورت گرفت، شیرازه سپاه ایران از هم گستت و راه برای پیشروی مسلمانان به سوی سرزمین‌های داخلی ایران - از جانب خلیج فارس - باز شد. سوار بن همام عبدی، عامل اصلی پیروزی مسلمانان، طعم شیرین این فتح را نتوانست بچشد؛ زیرا در آن نبرد، پسر شهرک، به انتقام خون پدر، او را به قتل رساند. عمرو بن اهشم تمیمی، خبر فتح و شهادت سوار را به خلیفه دوم رساند و در ایاتی چنین سرود:

باشتایی تمام به خدمت امام شدم تا خبر مرگ سوار عبدی را با وی باز گویم
مردی بود پرشکوه، مبارک سرشت و جنگجو که در راه خدا جان باخت. (بلاذری،
همان: ۵۴۰).

هرمز(هرم؟) بن حیان عبدی، سردار کارکشته عثمان ابن ابی العاص، شهر ساحلی سینیز^۱ را گشود (ابن بلخی، همان: ۱۱۴). تسخیر دژهای شبیر و ستوج، واقع در ایالت فارس (بلاذری، همان: ۵۴۱) هم به او نسبت داده‌اند. شواهدی در دست است که عبدالقیس در فتح اهواز و نبرد با هرمزان حضوری فعال داشت (حموی، همان: ۵۸۳/۲). همچنین، در فتوحات منطقه سیستان، در دوران خلیفه سوم، نیز خوش درخشیدند. مکران با تدبیر و جنگاوری حکیم بن جبله عبدی گشوده شد و این فتح، زمینه را برای پیروزی‌های بعدی حارث بن مُرَّه عبدی در غور سند فراهم کرد (بلاذری، همان: ۶۰۴-۶۰۳).

گسترش فتوحات در نواحی و شهرهای گوناگون سبب شد تا تیره‌های عبدالقیس در نواحی مختلف پراکنده شوند و با اجرای سیاست اسکان قبایل عرب در شهرهای مفتوحه، شهرهای تورج و موصل سکونتگاه تیره‌های مختلف عبدالقیس بویژه الْبُوه گشت (ابن درید، همان: ۹۳؛ ابن قبیه، همان: ۳۲۴).

عبدالقیس‌ها جدا از شرکت در نبردهای فاتحانه ایالت‌های جنوبی شاهنشاهی ساسانی، با حضور فعال در نبردهای جبهه غربی قلمرو ساسانی، نظیر: مهران^۲ و

۱. سی نیز بندری گرمسیری برکناره دریای پارس که جامه سی نیزی مشهور است. (اصطخری، همان: ۱۱؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۱۴).

۲. بسال ۱۴ ه.ق. نبردی موسوم به مهران یا نخلیه بین ایرانیان به سرداری مهران بن مهربنداده‌مدانی و اعراب رخ



قادسیه^۱ نیز نقش عمدہ‌ای در فرو ریختن دیوارهای تدافعی ایرانیان بر عهده داشتند. اگرچه اعراب با در هم کوفتن سپاهیان ساسانی در نبردهای الیس، کسگر، قادسیه، بین النهرین را فرو گرفتند اما اسکان سپاهیان عرب و تأمین علوفه چارپایان و سایر نیازهای آنها، دغدغه تازه‌ای را در پیش روی سرداران و بزرگان خلافت اسلامی مدینه قراد داد. سعد بن ابی وقارص، به امر خلیفه دوم، به دنبال جائی مناسب برای احداث شهری جدید برآمد. او ابتدا به انبار آمد. اما بدی آب و هوا و مگس فراوان(بلادذری، همان: ۳۹۲) وی را به سوی ناحیه غربی فرات - در نزدیکی حیره - کشاند و در سال ۱۷ هجری سنگ بنای اولیه شهر کوفه را در این ناحیه گذاشت. ساختار انسانی - قومی کوفه در مدت ۳۳ سال، سه بار تجدید سازمان یافت. به روزگار خلافت عمر بن خطاب، امام علی(ع) و حکمرانی زیاد بن سمية(۵۰.ق) بر عراق، بافت قبیله‌ای کوفه دگرگونی‌هایی یافت؛ اما با این وجود، قبیله عبدالقيس، جایگاه خویش را در این شهر حفظ نمود. آنها همچنین، به حفظ موقعیت خود در شهر جدید التاسیس بصره همت گماشتند. خاندان آل جارود (عبدالقيس) به همراه خاندان مهلب و بنی مسلم بن عمر باهلي و خاندان بنی مسمع، از بنی بکر بن وائل، چهار خاندان معروف بصره را تشکیل می‌دادند که در زمان عثمان بن عفان، اذینه بن سلمه بن حرث عبدی، ریاست بر بنی عبدالقيس بصره را بر عهده داشت و پسرش عبدالرحمان، عهده دار قضاوت شهر بود. (المطیری، همان: ۹۹۸؛ ابن درید، همان: ۱۴/۱). این پراکندگی، اقتدار و نفوذ

تیره‌های آل معدل بن عیلان و بنو عامره نخل از دیگر بطنون صاحب نام عبدالقيس در بصره بودند. در عمان نیز، عشیره‌های بنی تکرہ بن لکیز و بنی الدلیل^۲ منزل اختیار کردند. (ابن قتبیه، همان: ۹۴؛ ابن درید، همان: ۱۴۰۶-۱۴۷). این پراکندگی، اقتدار و نفوذ

داد. که به شکست ایرانیان منجر شد. قرط بن حمّاج عبدی در آن روز آنقدر شمشیر زد که شمشیرش خم شد. (بلادذری، همان: ۳۶۲-۳۶۱؛ دینوری، همان: ۱۳۶۸-۱۴۶؛ ۱۴۷: ۱۳۶۸)

۱. زهره بن حویره سردار تمیمی قبایل عبدالقيسی در نبرد قادسیه بود که او را از طراحان اصلی پیروزی این جنگ به حساب آورده‌اند. (جعفری، همان: ۱۳۸۶: ۱۲۹)

۲. غافری‌ها(تیره ای از بنی الدلیل) یکی از تأثیر گذارترین قبایل کشور عمان به شمار می‌آیند که در چند قرن اخیر نقش مؤثر تری در تحولات داخلی و خارجی این کشور ایفا کرده‌اند که شامل تیره‌های بنی ریام (مشهور به جنگاوری)، بنی خروص که در ایام غابرہ قبل از بنو نهیان امارت عمان در آن طایفه بود و اکنون ریاست طریقه اباضیه در آن طایفه می‌باشد و نیز بن کلبان، دروغ، جهاور. (سدید السلطنه، همان: ۴۳ - ۴۲)

ایشان را در بسیاری از تحولات تضمین می‌کرد. بنی عبدالقیس تا زمان خلافت عثمان بن عفان بیشتر سرگرم کشورگشائی و تسخیر شهرهای گوناگون بودند و چندان توجه جدی به امور داخلی خلافت اسلامی مدینه نداشتند.

وقوع تحولات سیاسی و اجتماعی نظیر فسادهای گسترده سیاسی و مالی، ایجاد شکافهای عظیم طبقاتی و تسلط روز افرون بنی امیه بر ارکان اجرائی و تصمیم‌گیری خلافت مدینه، توجه این قبیله را به سوی این دگرگونی‌ها جلب کرد. مردان عبدالقیس به رهبری حکیم بن جبله عبدی، درع بن عباد عبدی و سدوس بن عبس الشنی (ابن قتبیه، همان: ۱۹۶) همزمان با اعتراض عناصر هم‌قبیله کوفی خود نظیر زید بن صوحان، تلاش زیادی برای دفع مفاسد و برگرداندن اوضاع جامعه به عصر نبوی (ص) از خود نشان داده و تبلیغات زیادی به راه انداختند و به همراه مشاهیر و سردارانی همچو مالک اشتر، عبدالله بن الامم، زیاد بن نصر به سوی مدینه رسپار شدند. (بلعمی، ۱۳۴۴: ۱۲۶) خلیفه سوم، به جای رسیدگی به شکایت‌ها، دستور داد تا رهبران معتبر خود - عبدالقیس - صعصعه و زید بن صوحان - و همچنین کمیل بن زیاد نخعی، عامر بن قیس، عمر و بن حمود الخُزاعی به شام نزد معاویه تبعید کنند. (همان: ۱۰۵-۱۰۶) این سرشناسان دنیای اسلام، شجاعانه، بر سیاست‌ها و عملکردهای عثمان و کارگزاران او زبان به اعتراض گشودند. این امر موجب خشم معاویه گردید و دستور داد تا مالک اشتر و عمر و بن زراره عدسى را زندانی کنند. صعصعه بن صوحان، که امام علی (ع) به خاطر سختان و خطابهای بلیغ و شیواش، او را خطیب شحشح نامیده بود (قمی، ۱۳۸۸: ۶۷۲)، در مقام اعتراض برخاست و گفت: «ای معاویه، مآثر مؤثر و فضایل اشتر نخعی در دین اسلام مشهور است و شرف و سیادتی که در میان قبیله و عشیره خویش دارد، تو را معلوم؛ و تو ایشان را بی جرم و خیانت به حبس فرستادی؛ نیکو نباشد، بفرمای تا ایشان را باز آرند...» (ابن اعثم کوفی، همان: ۳۳۸) معاویه از بیم بالا گرفتن فتنه و نارضایتی قبایل، آنان را آزاد کرد و در طی نامه‌ای به عثمان، حضور این افراد را در شام مایه خطر دانست و پیشنهاد بازگشت آنان را داد.

با ادامه سیاست‌های اشتباه عثمان و عدم توجه به اصلاح امور، حکیم بن جبله عبدی با دویست و پنجاه مرد از بصره، مالک اشتر با صد مرد از کوفه، سودان بن حمران المرادی با چهار صد مرد از مصردر مدینه گرد هم آمده و مصمم بودند که عثمان باید



خلع یا کشته شود.(همان: ۱۰۶-۱۰۵)

عبدالقیس در عصر خلافت امام علی(ع)

با قتل خلیفه سوم، حکیم بن جبله عبدالی(ابن درید، همان: ۳۳۲/۲)، صعصعه و زید بن صوحان، اویس قرنی به همراه سلیمان بن صرد خزاعی، عبدالله بن وال، حارت همدانی و رشید هجری در مدینه با امام علی (ع) بیعت کردند. (مفید، ۱۳۶۷: ۵۹-۵۷) دیری نگذشت که ماجرای بیعت شکنی طلحه و زبیر و فتنه جمل پدید آمد. با ورود بیعت شکنان به بصره، عثمان بن حنیف انصاری، والی امام، به همراه قبایل وفادار به آن حضرت، به نبرد با مهاجمان پرداخت. این نبرد، چنان سنگین بود که دامنه آن از بصره خارج و به وادی زابوقه^۱ رسید. در این پیکار، تنها پانصد مرد از عبدالقیس که موهای خود را خضاب کرده بودند، کشته شدند و این جدا از سایر کشتگان سایر قبایل بود(همان: ۱۷۰). با بالا گرفتن شعله‌های جنگ، گروهی از زعماء و شیوخ بصره، واسطه صلح شدند تا دارالاماره، مسجد بزرگ و بیت المال در دست عثمان بماند و طلحه، زبیر و عایشه در هر کجای بصره که بخواهند بمانند تا امام علی (ع) شخصاً حضور یابد(همان: ۱۷۱). بیعت شکنان از در نیرنگ وارد شدند و در شیی سرد و تاریک، به فرماندهی عبدالرحمن بن عتاب، به سوی بیت المال یورش برداشتند و با غارت آن، چهل نفر از سبابجه محافظ بیت المال را از دم تیغ گذراندند و عثمان بن حنیف انصاری را به اسارت نزد زبیر، طلحه و عایشه برداشتند. ابتدا، نیت کشتن او را در سر می‌پروراندند اما به خاطر ترس از انتقام گیری برادرش سهل - که والی مدینه بود - عثمان را پس از یک شکنجه در دنک از بصره اخراج کردند. (همان: ۱۷۱؛ ابن خلدون، همان: ۱/۵۹۸) حکیم بن جبله عبدالی با مشاهده خدعاً و نیرنگ بیعت شکنان، با هفتصد مرد از عبدالقیس قیامی بر پاساخت که با شهادت حکیم و برادرش اشرف و پسرش، جنبش عبدالقیس‌های بصره به خون نشست و جسد حکیم مثله گردید. (ابن درید، همان: ۳۳۲/۲؛ مفید، ۱۳۴۶: ۲۴۷) امام علی(ع) با شنیدن خبر شهادت مردان عبدالقیس بر مرگ آنان بسیار افسوس خورد و برای ممانعت از آغاز جنگی گسترده و فراگیر، عبدالله بن عباس و زید بن

۱. زابوقه نام مکانی در نزدیکی بصره که نبرد جمل در آن رخ داد و سکونتگاه بنو مسمع بن شهاب از بنی ریعه میباشد. (حموی، همان: ۹۰۵/۲)

صوحان عبدی را به عنوان سفیر نزد عایشه فرستاد.(ابن اعثم کوفی،همان:۴۲۳) سفارتی که نتیجه‌ای در بر نداشت. امام علی (ع) برای دفع فتنه، سپاهیان خود را به سوی بصره به حرکت درآورد. در منزل خُرَبَیَّه، همه قوم عبدالقيس - به جزء یک نفر - به سرپرستی عمرو بن جَرموز عبدی به سپاه امام پیوستند.(مفید، ۱۳۶۷: ۱۷۸) در روز جمل، زید بن صوحان که دست چپش در جنگ جَلْوَاء قطع شده بود،(ابن عبدالبر، بی‌تا: ۵۵۶) فرمانده سوارگان عبدالقيس کوفه، و حارث بن مُرَّة عبدی، سرداری پیادگانشان و منذر بن جارود عبدی، امیر سواره نظام عبدالقيس بصره را بر عهده داشتند. (مفید، همان: ۱۹۴-۱۹۳) پیش از شروع جنگ، امام علی (ع) برای اتمام حجت؛ داوطلبی از میان ارتش خود خواست تا قرآن را بر گیرد و بیعت شکنان را به اجرای فرامین آن فرا بخواند. جوانی از عبدالقيس به نام مسلم، ندای امام را لبیک گفت. جوان عبدالقيسی در پیش چشم مادرش که نظاره‌گر میدان بود، به امر سران جمل، به ضرب نیزه کشته شد(همان: ۲۰۴-۲۰۳) و این یعنی آغاز جنگ.

با شروع نبرد جمل، جنگاوران عبدالقيس، دلیرانه صفواف اهل جمل را شکافتند و با به راه انداختن کشتار مهیی از «پیروان شتر»، شجاعانی نظری ابو عبیده عبدی،(ابن اعثم کوفی، همان: ۴۳۱) سیحان و زید بن صوحان را از دست دادند و صعصعه نیز مجروح شد.(همانجا) به روایت طبری، در کشاکش نبرد که عرصه بر قبیله عبدالقيس تنگ شد، یکی از عناصر هم قبیله‌ای زید^۱ به او گفت: «چرا اینجا مانده‌ای؟ مگر نمی‌دانی که مرگ در پیش روی توست؟» زید پاسخ داد: مرگ، بهتر از زندگی است.(طبری، همان: ۲۴۴۱/۶) در این روز، زید و برادرش سیحان به آرزوی خویش رسیدند و در یک قبر به خاک سپرده شدند.(زرکلی، بی‌تا: ۹۸/۴)

اعتماد امام به این قبایل به حدی بود که در پایان نبرد، برای دفع مزاحمت از عایشه، ۷۰ تن از زنان عبدالقيس را با لباس جنگی مردان به همراه وی به سوی مدینه رهسپار کرد.(یعقوبی، همان: ۸۲/۲)

۱. پیامبر(ص) در یک پیشگوئی که همراه مرح و شتایس در باب مقام زید بن صوحان است در جمعی گوید: زید و ما زید، جنبد و ما جنبد "فسیل عن ذلک فقال: رجلان من امتنی، اما احدهما فستقه یده، او قال: بعضی جسدہ الی جنه ثم يتبعه سائر جسدہ و اما الآخر فيضرب بفرق بها الحق و الباطل، جنبد کسی است که جادوگری کشت.(ابن قتیبه، بی‌تا، ۴۰۲؛ ابن عبدالبر، بی‌تا، ۵۵۶-۵۵۷/۲)

عبدالقیس و نبرد صفين

گرچه فتنه جمل فرونشانده شد اما مانع عدمه در راه اعمال حاکمیت کامل امام علی (ع) بر تمامی قلمرو اسلامی همچنان وجود داشت. زمانی که خراسان، حرمین، عمان، یمامه، کوفه، بصره و سایر نواحی، مطیع امر امام علی (ع) بودند، تنها سرزمین شام بود که از در مخالفت درآمد. (دینوری، همان: ۱۹۴) این تقابل، نبرد صفين را در پی آورد. در آوردگاه صفين، امام علی (ع)، جناح راست سپاه خویش را با اتکا به رزم آوران بنی ریبعه (عبدالقیس) استوار ساخت و فرماندهی پیادگانِ جناح چپ را به حارت بن مره عبدی سپرد (همان: ۲۱۲). همچنین، با پشتیبانی عبدالقیسی‌های کوفی - به ریاست عبدالله بن طفیل - و بصری - به رهبری عمر و بن حنظله - لشکریان خویش را تقویت کرد. (همان: ۲۱۳) امام با کمک این قبیله بود که از کشتار و نابودی قبایل بنی بکر بدست قبایل حمیر - متحد معاویه در صفين - جلوگیری نمود. در صفين، عبیدالله بن عمر به ضربت عبدالله بن سوار عبدی به قتل رسید. (بلعمی، همان: ۱۹۳) حملات پی در پی قبایل ریبعه (عبدالقیس) بر صفوی سپاه معاویه، عرصه را چنان بر شامیان تنگ کرد که عمرو بن عاص به معاویه گفت: «امروز میسره علی قوتی دارد از ریبعه؛ و ایشان اخوال من اند. اندیشه می‌کنم که بروم و با ایشان کلمه‌ای گویم؛ باشد که طایفه‌ای را سر بتابانم و در لشکر تو آرم و به خدمت باز دارم. پس عمرو عاص با اجازه معاویه، نزد سپاه عراق آمد و از بنی ریبعه سخنگو خواست. عقیل بن نویره از عبدالقیس پیش آمد و سخن پرداخت که: در حرب جمل، سعادت خدمت و شرف موافقت امیرالمؤمنین یافته‌ام و در آن مصاف مردی‌ها کرده و مبارزت‌ها نموده؛ امروز اگر در میان این لشکر انبوه، هیچ کس تو را دشمن ترا از من بودی، من پیش تو نیامدی. (ابن اعثم کوفی، همان: ۶۲۰) طحل بن الاسود از بنی ریبعه و مردانی از بنی عتره و بنی مضم هم او را با تندی جواب دادند (همان: ۶۲۱-۶۲۲) و عمرو بن عاص با سرافکندگی به سوی معاویه بازگشت. بی تردید، با جانبازی و فدایکاری چنین قبایلی بود که مالک اشتر تا نزدیکی‌های خیمه سرای معاویه و سران شام پیش رفت که اگر توطنه افراشتن قرآن‌ها بر سر نیزه نبود، کار سپاه شام یکسره می‌شد اما نیرنگ عمرو عاص کار ساز گردید و شکافی عظیم در سپاه عراق پدیدار شد و ماجراهی حکمیت که در باب آن سخن‌ها رفته،

به وقوع پیوست. وقوع این حادثه، دلهای سران عبدالقیس را به درد آورد. آنها پیرامون وجود امام علی(ع) گرد آمدند و اطاعت و فرمانبرداری خویش را ابراز داشتند. صعصعه^۱ سخنور عبدالقیس، چنین بر زبان راند: «ای امیرالمؤمنین! دلهای ما به طاعت تو منشرح است و بصائر ما در جنگ با دشمنان تو نافذ؛ تو والی و ما رعیت؛ تو از ما داناتری به حکم و تقدیر خدای تعالی». (همان: ۶۲۲)

حارث بن مره عبدی هم سر شته سخن به دست گرفت و گفت: «در میان ما جماعتی اند که آنچه می‌گویند، نمی‌کنند و قومی‌اند که چیزی که می‌خواهند کنند، نمی‌توانند کرد. منفعت تو از آن کس حاصل تواند بود که آنچه بتواند کرد، بکنند و این طایفه نمی‌ماندند و کسی نیست که بر قول و عمل او اعتمادی توان کرد. ما تو را مخالفت نخواهیم کرد در آنچه تو برای خدا با معاویه جنگ کنی و می‌دانیم که معاویه برای دنیا با تو جنگ می‌کند. اگر تو این قضیت که در آن سخن می‌رود کراحت می‌داری، سخن ایشان قبول مکن، آنچه گذشت، گذشت. کار از سرگیریم و با ایشان جنگ می‌کنیم تا خدای تعالی میان ما و ایشان حکم کند»(همانجا) در آن میان، هر کسی، سخنی در معنی قبول نکردن رأی حکمین و ترغیب امام به ادامه نبرد بر زبان می‌آورد.

به یقین نبرد صفين، اوج درخشش قبیله بنی عبدالقیس بن افصی در دفاع از امام شیعه بود. زیرا شرایط سیاسی و اجتماعی به گونه‌ای پیش می‌رفت که قدرت سیاسی را از دست امامان شیعه خارج می‌ساخت. البته این سخن، ناظر به این معنا نبود که از این پس، آل عبدالقیس از گردونه تحولات سیاسی، نظامی و دینی منطقه خارج شدند بلکه اینان با شرکت در جنبش‌های سیاسی - نظامی (شیعی و غیر شیعی) نظیر: واقعه کربلا^۲، قیام مختار^۳ خیزش بردگان زنگی، سورش‌های خوارج، امرای جنابی بحرین، در

۱. صعصعه از راویان ثقه‌ای است که احادیثی اندک از وی به جا مانده و در تاریخ مشهور است که او از جمله خاکسپاران جنازه ابوذر غفاری یار تبعیدی حضرت محمد(ص) به ریزه است. با سیطره معاویه بر جهان اسلام و با به شهادت رسیدن امام علی(ع)، مغیره بن شعبه صعصعه را از کوفه به جزیره اوال در بحرین تبعید کرده و در سال ۶۰ در تبعیدگاهش یا شهر کوفه چشم از جهان فرو بست.(ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲؛ زرکلی، بی‌تا، ۴/۲۹۴)

۲. سیف بن مالک عبدی عامر بن مسلم سعدی (عبدی)، عبدالله و عبید الله پسران یزید بن نبیط سالم مولی عامر بن مسلم از عبدالقیس‌ها می‌بوده اند که در حادثه عاشورا حضورداشته اند و شربت شهادت نوشیدند.(ذهبی، ۱۳۶۴: ۸۸-۹۲-۹۳-۹۵-۹۸-۱۱۰)

۳. مثنی بن مخر به عبدی از جمله کسانی بود که از شکست عین الورده جان سالم بدر برد و در بصره به سپاه



نتیجه‌گیری

سروزمنی‌های پیرامونی خلیج فارس، قدرت خود را به رخ قبایل و جریان‌های فکری - سیاسی مخالفت کشیدند. این وسعت حضور در عرصه‌های گوناگون سیاسی - دینی، سبب شد شیخ مفید در الارشاد (مفید، ۱۳۴۶: ۳۳۳)، ذهبی در تاریخ اسلام (الذهبی، ۱۹۹۰: ۱/ ۷۰۸-۶۷۰)، نصرین مزاحم منقری در پیکار صفین (منقری، ۱۳۶۶: ۴۹۷ و ۴۰۳ و ۳۲۷) و ابن شبه نمیری در تاریخ مدینه منوره (ابن شبه، ۱۳۸۰: ۵۲۳) سخنان بعضی از رجال قبیله عبدالقیس را حجت دانسته و احادیث و روایت‌هایی از زبان ایشان نقل کنند.

مهاجرت آل عبدالقیس از تهame به سوی عمان و بحرین و برقراری روابط سیاسی - نظامی، مذهبی - تجاری با ایرانیان ساکن در این سروزمنی‌ها و فراسوی خلیج فارس، سرآغاز فصل جدیدی از دگرگونی‌های سیاسی، نظامی، نژادی، دینی در منطقه خلیج فارس گردید که با یک روند تاریخی به تولد یک نوع فرهنگ ایرانی - عربی منجر شد. بنو عبدالقیس متأثر از زبان و ادب ایرانی، بسیاری از واژگان ایرانیان را پذیرفت و در ارتباط با این قوم، ذائقه و قریحه شاعری‌شان تقویت شد و شاعران پر آوازه‌ای همچون مثبت العبدی، ممزق العبدی به جامعه ادبی شبه جزیره العربی تقدیم کردند. در بعد دینی، بسیاری از باورهای دینی ایرانیان (زردشتی‌گری و مانویت) دراندیشه عرب بحرین و عمان، جای پایی مناسب برای خویش یافت و حریفی قوی پنچه برای دیانت عیسوی در سواحل خلیج فارس گشت.

بنو عبدالقیس با طیب خاطری که در گرویدن به اسلام داشتند و نیز نقش بسیار مهمی که در سرکوب مرتدان ایغا کردند، دارای وجهه مشتبی در نزد مسلمانان شدند و به دلیل آشنائی با موقعیت طبیعی - انسانی ایالت‌های جنوبی امپراتوری ایران، طلايه دار فتوحات اسلامی در سروزمنی‌های ایرانی خلیج فارس گردیدند. این قبیله، از دوران پیامبر با اهل بیت(ع) ایشان رابطه‌ی حسنہ برقرار کرد و در فردای بعد از رحلت آن

مختار پیوست و به او دست بیعت داد مختار او را مأمور تبلیغ میان قبیله اش (عبدالقیس) و سایر قبایل دیگر کرد. مثنی با تشکیل سپاهی کوچک جنگ کشان با گذر از برج و باروهای شهر بصره وارد آن شهر گردید اما در برابر سپاه عبدالله بن الحارث المخزومی تاب نیاورد و بالاجبار شهر را ترک و به نزد مختار در کوفه بازگشت. (بلعمی، ۱۳۴۴: ۳۰۸-۹؛ ابن اثیر، الكامل: ۱۰۷ / ۶)

حضرت، بویژه در عصر حکومت امام علی(ع)، در بسیاری از جنگ‌ها جانفشاری نمود. اگر چه بعد از شهادت امام شرایط به گونه‌ای پیش رفت که قدرت سیاسی از دست امامان شیعه خارج شد و حضور مؤثر سیاسی - شیعی اینان کم رنگ گردید اما با این وجود، در بسیاری از جنبش‌های شیعی همانند واقعه کربلا، قیام‌های توایین و مختار ثقی حضوری فعال داشتند. این سخنان به این معنی نیست که تمام اهالی این قبایل دارای گرایش‌های شیعی بوده‌اند بلکه گروه‌هایی از اینان نیز در جبهه‌های مתחاصل، رو در روی برادران عبدالقیسی خود در نبردهای: صفین، عاشورا، نبردهای ابن زییر با مختار و قیام‌های نافرجام خوارج شمشیر کشیدند و خون برادران خویش را بر زمین ریختند. با این وجود، گرایش اغلب بنی عبدالقیس به تشیع، سبب شد که شیعیان در سواحل شرقی عربستان ریشه بدوانند و حتی سواحل شمالی خلیج فارس را با مکتب تشیع آشنا کنند. منشأ عربی تشیع در این منطقه به حدی واضح است که کسی نمی‌تواند ادعا کند که رشد و گسترش شیعه در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس دارای ریشهٔ غیر عربی است.



کتاب‌نامه

۱. ابن اثیر، عزالدین علی (بی‌تا)، *اللباب فی تهذیب الانساب*، بغداد، مکتبه المثنی.
۲. _____ (بی‌تا)، *الکامل*، ترجمه عباس خلیلی، بی‌جا، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
۳. ابن اعثم کوفی، محمدبن علی (۱۳۷۲)، *الفتوح*، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجده، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۴. ابن بلخی، (۱۳۶۳) *فأرسنامه*، به اهتمام گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، بی‌جا، دنیای کتاب.
۵. ابن حجرالعسقلانی، احمدبن علی (۱۹۹۵)، *الاصابه فی تمییز الصاحب*، تحقیق الشیخ عادل احمد عبدالموحود و شیخ علی محمد المعوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳)، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۷. ابن درید، محمدبن حسن (۱۹۹۱)، *الاشتقاق*، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، بیروت، دارالجیل.
۸. ابن سعد، محمد (۱۳۶۵)، *طبقات*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، بی‌نا.
۹. ابن شبه، عمر (۱۳۸۰)، *تاریخ مدینه منوره*، ترجمه حسین صابری، تهران، نشر مشعر.
۱۰. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (بی‌تا)، *الاستیعاب فی معرفة الصحابة*، تحقیق علی محمد الباوی، مصر، مکتبه النھضه المصریه.
۱۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (بی‌تا)، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشه، قاهره، دارالمعارف.
۱۲. ابن ندیم، محمدبن اسحاق (۱۳۸۱)، *الفهرست*، ترجمه رضا تجدد، تهران،

انتشارات اساطير.

۱۳. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸)، *مسالک و ممالک*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۴. اصفهانی، حمزه (۱۳۴۶)، *تاریخ پیامبر ان و پادشاهان*، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۷)، *فتوح البلدان*، ترجمه دکتر محمد توکل، بی‌جا، نشر نقره.
۱۶. بلاشیر، ریجیس (۱۹۹۸)، *تاریخ الادب العربي*، ترجمه الى عربی ابراهیم الکیلانی، دمشق، دارالفکر.
۱۷. البکری، عبدالله بن عبدالعزیز (۱۹۹۹)، *معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواقع*، تحقیق جمال طبله، بیروت، دارالكتب العلمیه.
۱۸. بلعمی، ابوعلی (۱۳۴۴)، *تاریخ طبری*، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۹. جعفری سید حسین (۱۳۸۶)، *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت الله، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۰. الجمحی، محمد بن سلام (بی‌تا)، *طبقات الشعراء*، بیروت، دارالنهضه العربية.
۲۱. الجواليقی، موهوب بن احمد (۱۹۶۶)، *المغرب من الكلام لاعجمی على حروف المعجم*، بتحقيق و شرح احمد محمد شاکر، تهران، بی‌نا.
۲۲. الحموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۶۵)، *معجم البلدان*، تهران، انتشارات اسدی.
۲۳. الخوری الشرتونی، سعید (۱۸۸۹)، *اقرب الموارد فصح العربيه و الشوارد*، بیروت، مطبعه مرسلي.
۲۴. دینوری، احمد بن داود (۱۳۶۸)، *اخبار الطوال*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.



٢٥. الذهبي، شمس الدين (١٩٩٠)، *تاریخ السلام و طبقات المشاهير لا علام*، تحقيق محمد محمود حمدان، بيروت، دارالكتاب اللبناني.
٢٦. زرکلی، خیرالدين (بی تا)، *الاعلام*، بيروت، دارالعلم للملائين.
٢٧. زیدان، جرجی (١٣٦٩)، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه على جواهر کلام، تهران، امير کبیر.
٢٨. سدید السلطنه، محمد على خان (١٣٧٠)، *تاریخ مسقط*، عمان، بحرین و قطر و روابط آنها با ایران، تصحیح احمد اقتداری، بی جا، انتشارات دنیای کتاب.
٢٩. شمس الدين، محمدمهدي (١٣٦٤)، *انصارالحسين*، ترجمه ناصر هاشم زاده، تهران، اميرکبیر.
٣٠. شیخو، لویس (١٩٩١)، *شعراءالنصرانيه قبل الاسلام*، بيروت، دارالمشرق.
٣١. صفى پور، عبدالرحیم (بی تا)، *منتهی الارب فی لغه العرب*، بی جا، انتشارات کتابخانه سنائي.
٣٢. طبری، محمد بن جریر (١٣٦٢)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بی جا، انتشارات اساطیر.
٣٣. فوال بابتی، عزیزه (١٩٩٨)، *معجم الشعراء الجا هلیین*، بيروت، دارصادر.
٣٤. قمی، شیخ عباس (١٣٨٨)، *مفاسیح الجنان*، ترجمه حسين استاد ولی، تهران، انتشارات محراب قلم.
٣٥. کریستین سن، آتور (١٣٤٥)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
٣٦. المرزبانی، محمدبن عمران (١٩٩١)، *معجم الشعراء*، تصحیح ف. کرنکو، دارالجیل، بيروت.
٣٧. مسعودی، على بن حسين (١٣٦٥)، *مروح الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
٣٨. المطیری، براک عبید عوض (١٩٩٨)، *التاریخ السیاسی* و

- الحضارى لاقليم البحرين من ظهور الاسلام حتى قيام الدولة الامويه، بي جا، جامعه الطنطا.
٣٩. مفيد، محمدبن محمدبن نعمان (١٣٤٦)، الرشد فى معرفه حجج الله على العباد، ترجمه سيد هاشم رسولي محلاتي، بي جا، انتشارات علميه اسلاميه.
٤٠. (١٣٦٧)، نبرد جمل، ترجمه محمودمهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
٤١. مقدسی، مطهر بن طاهر (١٣٤٩)، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، بي جا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایرانی
٤٢. (١٣٧٤)، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر آگه.
٤٣. منقري، نصرین مزاحم (١٣٦٦)، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
٤٤. يعقوبی، احمد بن ابی يعقوب (١٣٤٣)، تاریخ یعقوبی، ترجمه ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

